



## نشریه ملانصرالدین

تالیف و ترجمه : وحید ضیائی

[www.sherastan.com](http://www.sherastan.com)

منتشر شده در مجله پژوهشی یاد / نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی

سال بیست و چهارم / شماره 89 و 90 – پاییز و زمستان 1387

" ملانصرالدین " حضور و آغازش را مدیون مبارزات و ترقی خواهی جلیل محمدقلی زاده ( 1866 – 1932 ) مشهور به ملانصرالدین، روزنامه نگار و نویسنده آذربایجانی است. نشریه فحیم و وزین بودنش را مدیون تیزهوشی اوست. از ادبیات پژوهان بزرگی که در این زمینه آثار ارزشمندی به جا گذاشته است پروفیسور دکتر ع. شریف حقلی است که دوره زندگی و حیات اجتماعی و سیاسی او را مورد بررسی قرار داده است. نشریه ای مزین جامعیت عمق معنا، تاثیر گذار در عرصه مطبوعات و انسجام تشکیلاتی آن به عنوان یک حرکت فرهنگی ستودنی است. بعد از انقلاب سال 1905 م. تزاریسیم مجبور به رفتارهایی سازش گرایانه و مسالمت آمیز و باز کردن فضای سیاسی و مطبوعاتی آن دوره شده بود. قانون آزادی مطبوعات در 24 نوامبر 1906 در حلقوم تزارسیم استخوان شکسته ای شد و در 18 مارس به فرمان عالی نظام عفوهای در حق مطبوعات پیش آمد. این وضعیت به وجود آمده به نفع بلشویک ها مصادره شد و مطبوعات و شب نامه هایی که مخفیانه و زیرزمینی منتشر می شدند علنی توزیع گشتند.

" بودزولا، یولداش، تکامل، قودوک ... " و نشریاتی از این دست، جزء نشریات انقلاب کارگری بودند که در قفقاز منتشر شده و شامل این تعریف می شدند .

جلیل قبل از انتشار ملانصرالدین با نشریات بلشویک و دموکرات فعالیت های چشمگیری داشته و با دیگر نشریات روسی زبان که ارتباط مستقیم با ارگان های بلشویک داشتند ارتباط علنی داشت. 1905 م. همراه بود با همکاری وی با نشریه آزاد بلشویکی « کاوکازسکی رابوچی لیستوک » که با نام های مستعار « بی نصیب لر: بی نصیب ها » و « خیر دعا » سرمقالاتی با تاکید بر موضوعات مهم روز می نوشت. نشریاتی نیز بودند که دوره دومشان آنقدرها طول نکشید تا همکاری مداوم با او داشته باشند. اما با گذران همین دوره های کوتاه هم تاثیری که این نشریات در رشد سیاسی و اجتماعی او داشتند قابل چشم پوشی نیست. در همان سال های 1905م- دوران باز شدن فضای سیاسی، مطبوعاتی – آرزوی انتشار نشریه ای به زبان آذری را در دل می پروراند. او غتشاشات و هیجان های تند و سیل آسای انقلابی را می دید و سرعت این اتفاقات او را بیشتر راغب می کرد تا تصمیمش را نسبت به تاسیس مجله ای به نام « نوروز » عملی کند. اما از آنجا که روش حکومتی تزارسیم را مخالف با آرمان های آزادیخواهانه مطبوعات می دید عملی شدن این فکر را دور از دسترس می دانست. چنان که خود او می گوید « این را هم باید اذعان کنم که هر چند نسبت به دریافت مجوز از طرف دولت اقدام کرده بودم اما امیدی به این قضیه نداشتم چنانچه همانگونه هم شد! چه آرزوهایی که برای صاحب امتیازی یک نشریه نداشتم، نشریه ای که جولانگاه دردهایم باشد! ».

محمدقلی زاده هر چند در آگوست 1905 م مجوز نشریه مجله نوروز را دریافت می کند اما بعد از آن از انتشارش به دلایلی سر باز زد. او ارتباط و بازخوردهای سرد و منفی بین مطبوعاتی که به عنوان ارگان های رسمی بلشویکی در قالب مجلات ادبی و اجتماعی بودند را با عموم مردم دیده بود و فکر ایجاد نشریه ای صمیمی تر و مردمی تر با زمینه های طنز در ذهنش شعله ور می شد.

17 فوریه 1906 م درخواست محمدقلی زاده در مورد انتشار مجله ملانصرالدین در بخش بررسی نشریات تفلیس مطرح شد و ششم مارس با اجازه نامه شماره 87 از طرف کمیته سانسور و مطبوعات قفقاز، مجوز نشر ملانصرالدین صادر شده مورد تایید قرار گرفت.

فصل بندی نشریه در اجازه نامه به ترتیب ذیل مشخص و معین شده بود:

- 1- مقاله ها 2- نقدهای تخصصی 3- کارتون ها 4- شعرهای فکاهه 5- حکایات طنزآمیز 6- لطایف 7- اعلامیه های مضحکه و خنده دار 8- اطلاعیه های خصوصی 9- صندوق پستی ها 10- تلگرام های خنده دار 11- کاریکاتور و تصاویر

نخستین شماره نشریه در هفتم آوریل 1906 منتشر می شود. ملانصرالدین گویا نتیجه یک توالی منطقی در روند روزنامه نگاری آن دوره است. محمدقلی زاده می گوید: « تاریخ و جبر زمان خود باعث آفرینش این نشریه شد. » فکر ایجاد چنین نشریه ای بجا و درست بود و برای این کار او نام افسانه ای و بلندآوازه حق پرست بزرگ تاریخ ملانصرالدین را چون تخلصی بر خود انتخاب کرد و به همین نام شهرت یافت.

شماره نخست ملانصرالدین شمایل کلی فضای انقلابی-دموکراتیک آینده آن را ترسیم و صفحات ادبی - اجتماعی و سیاسی آن موشکافانه ابعاد وجودی این نشریه را تبیین می کرد.

ملانصرالدین تنها از آن آذربایجان و مسائل و مشکلات آن نبود بلکه می خواست برآیندی از وضعیت کشورهای شرق مسلمان را به نقد و نظر بنشیند. قالب های شماره اول نشریه در صفحات مختلف به ترتیب زیر تقسیم بندی می شدند:

- 1- انعکاس واقع گرایانه حرکت انقلابی و افشاگری سیاست غلط و معکوس تزاریسم.
- 2- نقد سیاسی های استبداد گرایانه حکومت های ممالک شرقی نزدیک و استعمار دول امپریالیست در این مناطق.

3- هجده فانتزی حرکت های پان ترکیسم و پان عربیسم موجود در مقابل معارف و مدنیت کشورهای یکپارچه منطقه.

4- دفاع از تفکر همبستگی دول جهان و تبلیغ دوستی و صلح جهانی .

و در شرح و بسط این افکار و تلاش در نشر آنها، نشریه از کارتون ها، شعر، چیستان، خبرهای روز، کاریکاتور و ... استفاده شده بود. صفحه نخست نشریه با کاریکاتوری از شمارلینگ براساس سوژه ای از محمد قلی زاده جهت بیداری خلق مسلمان، خواب زده هایی که در حال بیدار شدن و کش و قوس رفتن بودند، به تصویر کشیده شده بود. ملانصرالدین با ندای: « آی مسلمانان، برادران از خواب بیدار شده برای شما می گویم» به تصویر کشیده می شود. در کاریکاتور صفحه نخست تبدیل شدن برخی علما به ابزاری برای سلطه تزاریسیم مطرح می شود و ژاژخوایی و تملق روحانی نمایان را در دوره تزاریسیم به باد انتقاد کشیده می شود.

شخصیت ارتشی قارادووی (GARADOWAY) مدالی بر سینه یکی از اینان نصب می کند و اطرافیان از این سخاوت امپراتور تشکر و قدردانی می کنند. ذیل کاریکاتور هم این شعر معنی دار سعدی نوشته شده بود که:

گربه شیر است در گرفتن موش

لیک موش است در مصاف پلنگ.

در افشای سیاست غلط و معکوس تزاریسیم در انقلاب، مقالات شیرین و وزینی منتشر شده بود: در طی انقلاب سال 1905 م روستاییان ساکن در آذربایجان با عصیان و شورش علیه بیگ و خان و مالک از مالیات های سنگین و نابرابری طبقاتی، انزجار و نفرت خود را نشان داده و حکومت که از این نارضایتی و شورش واهمه ای بزرگ یافته بود برای ایجاد نفاق در بین مبارزان و به هم زدن صفوف ملی آنها اختلاف بورژوازیایی آذربایجانی و ارمنی را پایه ریزی کرد و براساس همین حيله و جنگی که بین برادران آذربایجانی و ارمنی اتفاق افتاد صدها زن و مرد کشته شدند، شهرها و روستاها سوزانده شد و ملانصرالدین در شماره نخست تمامی سعی خود را در افشای این سیاست و حل این مسئله انجام داد. در طی اختلافات و جنگ های این دوره هیزم کش فتنه و قدرتی که سلاح به هر دو طرف می فروخت حکومت تزار بود. در صفحه این شماره با کاریکاتوری همین موضوع به تصویر کشیده می شود که قزاقی به هر دو طرف دعوا سلاح می فروشد. روستایی آذربایجانی

در حالی که به دام هایش اشاره می کند و می گوید: « تو را به خدا از این حیوانات بردار و تفنگ به جایش بده» و در طرف دیگر ارمنی دسته اسکناسی به قزاق می دهد و همین تقاضا را از او دارد.

ملانصرالدین در شماره نخست خود و در آغاز راه به آزادی بیان ارج و قربی بس بزرگ قائل می شود و تحقیر این امر را در نشریات بورژوا مورد حمله قرار می دهد از جمله مقاله ای از آخوند ابوتراب که در شماره 25 سال 1906 در مجله حیات با عنوان « لزوم حرف زدن یا نزدن» درج شده است را به مضحکه می گیرد و با انتشار شعری با عنوان « لسان بلاسی: بلای زبان!» جوابی دندان شکن به این مقاله می دهد. هدف این شعر دفاع از آزادی بیان، تنبیه و تنقید اطلاعات کورکورانه انسان است. از طرفی این شعر برای شاعرانی که در شماره های آتی همکاری خود را با نشریه آغاز کردند مقدمه ای شد؛ چنانچه میرزا جلیل می نویسد: « معلوم بود که نویسنده این شعر شاعر بزرگی نبود اما چاپ این شعر مقدمه ای شد تا شاعر شعرهای ملانصرالدین از میان خیل شاعران پیدا شود. ما دنبال امثال صابر و مشدی سیژیملی بودیم. « مسئله زبان مادری آذربایجان نیز مورد توجه شماره نخست ملانصرالدین بود. جلیل از تاثیرپذیری این زبان و زیاد شدن ناخالصی در واژگان آن هراس داشت. نشریه به زبانی ساده و همه فهم نوشته شد و این اساس تفکر او را تشکیل می داد و استقبال بسیار زیادی که از طرف اهالی شهر و روستا از این نشریه می شد، دلیلی به فراخور این مسئله داشت.

« دانستن این مسئله بسیار ضروری است که در اقصی نقاط عالم اسلام و خصوصاً مسلمانان قفقاز کسانی که اهل قلمند در مورد اینکه به چه الفبایی بنویسند و این الفبا تا چه اندازه نیازهای اینان را تامین خواهد کرد جای سوال داشته و دارد، شاید به این علت است که کسانی که دست به قلم هستند و جرات ساده نویسی مثل ما را دارند با انگشت نشان می دهند!»

ملانصرالدین برای بسیاری از این کم سوادها راهنما و نمونه ای تجربی شد، « زکی! پس اینطوری هم می شه نوشت! این که آسونه! اینطوری منم می تونم بنویسم! - و نوشتند!» هر روز 50 تا 60 نامه به دفتر نشریه سرازیر می شد. اینان همان جوانان بدبخت تحصیلکرده ای بودند که پس از سال ها درس خواندن هنوز خود را نویسنده نمی دانستند و به قلم زدن در زبان مادری و قلم زدن هنری با ترس و لرز می نگریستند.

از مسائل دیگری که از شمارگان نخست و شماره های بعدی نشریه مورد توجه بسیار گردانندگان قرار گرفت مسئله حرکت های آزادیخواهانه ای بود که در ممالک نزدیک شرقی شعله می گرفت، ملانصرالدین ترفندهای امپریالیستی را که در مقابل انقلاب های آزادیخواهانه ایران و ترکیه در آن

سال‌ها انجام می‌گرفت افشا می‌کرد و شاید بتوان گفت یکی از بزرگ‌ترین و تاثیرگذارترین عوامل در حرکت‌های انقلابی این دوره به خصوص در روشنگری و آگاهی بخشی را همین نشریه بر عهده داشت. در حیات اجتماعی سیاسی خاور دور و نزدیک نام پرآوازه‌ای یافته و بر سیاست‌های این ممالک تاثیر گذاشت و نشریاتی که با عنوان طنز و به پیروی از خط مشی ملانصرالدین به دنیا آمدند بسیاری از شاعران و نویسندگان را در خود پرورش دادند.

ملانصرالدین با توجه به اساسنامه‌ای که در شماره اول به آن سوگند خورده بود تاثیری غیرقابل انکار بر روند شکل‌گیری حرکت‌های اجتماعی سیاسی و برخوردهای ضد استبدادی در کشورهای اطراف داشت. او با راه حل‌ها و رهنمودهای سیاسی - اقتصادی و مدنی خود راه استقامت و پایداری صحیح را به آزادیخواهان نو خاسته می‌آموخت.

می‌توان گفت شماره نخست ملانصرالدین همگی آثار خود جلیل بودند و بعد از آغاز بود که شخصیتی چون عمر فائق نعمان نیز به او پیوسته در ادامه راه همکار همیشگی او شد. سوژه بیشتر کاریکاتورها را خود او می‌داد و پس از تفهیم کامل آن به کاریکاتوریست‌هایی چون اسکار ایوانویچ، این کاریکاتورها موفقیتی بس عظیم در بین توده مردم می‌یافتند و نقش این کاریکاتوریست‌ها هم در روند رشد نشریه قابل تقدیر است. شماره نخست منتشر شد و قلی زاده و دوستان همراهش در موفقیت یا عدم موفقیت آن نگران بودند. تیراژ این شماره 1000 نسخه بیشتر نبود که 400 نسخه آن در باکو و دیگر شهرها توزیع شده و باقی آن در چند ساعت، تفلیس را در نوردیده، همگی به فروش رفت. این دلیل خوبی بود تا شماره دوم ملانصرالدین در دو هزار نسخه منتشر شود و بعدها این تیراژ به پنج هزار نسخه نیز رسید. با همان شماره بود که نیروهای مرتجع به هم ریختند. تعقیب‌ها و تهدیدها شروع شد و محمدقلی زاده به سبب زندگی در پلاک 24 محله گرجی‌ها تا حدی از این وقایع در امان بود. اما بعدها مجبور به ترک آن محله شد و به محله مسلمانان در کوچه دیوید نقل مکان کرد.

در طی سال‌های 1907-1905 نویسندگان نسل نویی که تحت تاثیر انقلاب از حرکت‌های دموکراتیک و مبارز الهام گرفته، آزادیخواهی و ظالم ستیزی را سرمشق خود قرار داده بودند در بستر حرکت آزادیخواهانه کارگران و زحمتکشان آذربایجان شکل گرفت و عامل همبستگی و پیوستن گروهی اینان به یکدیگر نشریه طنز ملانصرالدین و مسیری بود که این نشریه برای خود انتخاب کرده بود.

از نخستین روزهای تاسیس، این نشریه پاتوقی برای هنرمندان حرفه ای و مردمی شده بود و صفحات نشریه از اسامی مستعاری که به صورت دائمی تکرار می شدند پر بود: « لاغ لاغی» ملانصرالدین، جبر جبر اما، موزالان، دلی، هر دم خیال، هوپ هوپ، سیژمقلی، کنف سیز، خورتدان، دابانی چاتاق خالا و مانند اینها... این اسامی مستعار محمدقلی زاده، صابر، حق و ردیف، اردوبادی، نظمی، غمگسار، علی راضی و دیگر کسانی بود که در مکتب روزنامه نگاری و طنز ملانصرالدین قلم فرسایی می کردند. از افرادی که در زمینه های سیاسی بیشترین کمک فکری و قلمی را به نشریه می کردند می توان از: عمر فائق نعمان زاده، قربانعلی شریف اف، مشدی حبیب زینال اف، علی محزون رحیم اف، مجیری، سلمان ممتاز، فریدون بیگ کوچرلی و میرزا محمد آخوندف نام برد.

مشخص کردن اینکه هر نام مستعار از آن کدام یک از نویسندگان نامرده است اندکی مشکل می نماید زیرا نویسندگان ثابت و حرفه ای ملانصرالدین جهت لو نرفتن اسامی شان با عوض کردن این نام ها و حتی چاپ بدون امضای آثار سعی در رفع این مشکل داشتند.

از طرفی هر یک از نویسندگان حرفه ای این نشریه در گوشه ای از آذربایجان زیسته مطالبشان را از اقصی نقاط به دفتر نشریه ارسال می کردند صابر در شاماخی، اردوبادی در جلفا، غمگسار در نخجوان، حقوردیف در گنجه و دیگران از باکو و قراباغ و سایر شهرها ... از این روست که نشریه از همه جای آذربایجان و از تمامی اخبار داخلی آن می توانست اخبار دست اولی داشته باشد. بسیاری هم به عنوان خبرنگار و مخبر با مجله همکاری داشتند که اینان را بیشتر روستاییان با فضل تشکیل می دادند. تصاویر بیش از نیمی از مجله را به خود اختصاص می داد و بیشتر حالت تبلیغی و تریبونی داشت و اکثر مردم بی سواد هم از این روش سود برده و ارتباط گیری مستقیم و بلا واسطه ای داشتند. این روند در تاریخ روزنامه نگاری و طنز آذربایجان تاثیر شگرفی گذاشته خود باعث تربیت کاریکاتوریست های بزرگی در طی این دوره شد. روته و شمزلینق، دو کاریکاتوریستی بودند که از سال های 1906 تا 1912 بیشترین آثار را در نشریه به اجرا گذاشتند. یارانی بسیار حرفه ای که به خاطر قابل درک کردن هر چه بیشتر سوژه و مطالب تلاش سختی را در تیپ سازی - در شاخصه های مردم آذربایجان - کردند. محمدقلی زاده خود با رسم اشکالی ابتدایی چیزی را که می خواست به آنها مشخص می نمود، چگونگی رفتارها، حالات و نحوه بازخورد کاریکاتوری تیپ ها را توضیح می داد و به همین دلیل دفتری خاص داشت که سوژه های اندیشیده و توضیحات آنها را در آن قید می کرد. گواهی که در تاریخ طنز به ثبت رسیده است.

دقت خاصی در اجرای صحیح این آثار داشت و حتی زمانی که در تفلیس و دور از دوستانش بود توضیحات و نوشته هایی را برایشان می فرستاد تا به دقت مورد اجرا قرار گیرد.

یکی از بزرگ ترین طراحان و کاریکاتوریست هایی که از این مکتب برخاست عظیم اصلان اوغلی عظیم زاده بود. اولین اثر این هنرمند در صفحه هشتم شماره سوم سال 1906 بود که در آن قلدرمآبی مرد جاهلی بر زن و فرزند را به تصویر کشیده بود. او آثارش را به نام های عظم اف، ع. و ، چوژوی، نئون، اصلان اصلانف، ع. ع و دیگر نام ها امضا می کرد و حتی بعد از اینکه به عنوان سردبیر مجله زنبور انتخاب شد نیز فعالیتش را با ملانصرالدین ادامه داد. شگفت انگیزترین و بهترین آثار صابر در سال 1914 با کاریکاتورهایی است که در چاپ کتاب هوپ هوپ نامه به برخی از اشعار صابر اختصاص داده شد.

انقلاب کارگری ملی آذربایجان همراه با نشریاتی چون همت، تکامل، دعوت قوچ و یولداش از سال های 1905 تا 1907 به راه پرسنگلاخ خود ادامه می داد و ملانصرالدین هم در این حرکت همراه با مبارزان باکو و آذربایجان بود. نشریه اهدافش را بر احقاق حق قشرهای مبارز و زحمتکش و حمایت از منافع خلق پایه ریزی می کرد و سوژه هایش در طی سال های یاد شده گراگرد اتفاقات زمانه می گشت. حادثه ها، تعطیل شدن ها، نمایش های سیاسی، مبارزات مسلحانه، بیکاری، وضعیت نابهنجار فعله ها و روستاییان، سیاست های پارلمانی مترجع، دعوی ارمنی- آذربایجانی و بسیاری از این موارد در شمارگان پیاپی ملانصرالدین به نقد و طنز کشیده می شد.

ملانصرالدین حرکت های کارگری را پسندیده و مورد حمایت خود قرار می داد و این فکر در اشعار صابر به وضوح و جسارتی تمام دیده می شود:

اصل

بوچرخ فلک ترسینه دوران ایدیر ایدمی

فعله ده ئوزودن داخل انسان ایدیر ایدمی

اولماز بو که هر امره دخالت ایده فعله

دولتلی اولان ئیرده جسارت ایده فعله

آسوده نفس چکمه یه عادت ایده فعله

یا اینکه حقوق او سته عداوت ایده فعله



(ترجمه - مولف)

فعله خودش داخل آدم کنه امروز

( این بازی چرخ و فلکه، کم کنه امروز )

می شه مگه تو هرچی دخالت کنه فعله

در محضر پولدار جسارت کنه فعله

آسوده تنفس کنه، عادت کنه فعله

یا اینکه سرحقش عداوت کنه فعله!

دوستداران ملانصرالدین با الهام از شعله های بی زوال حرکت انقلابی با صابر همراه و همکلام فریاد می زدند که: زنده باد پادشاه - آزادی!

اعتصاب ها که سلاح موثر کارگران نفتی آذربایجان در مقابل ظلم هایی بود که بر آنها می رفت مورد نقد موثر و شدید قرار می گیرد. لاقیدی کارفرماها و بیکاری عده بسیاری از کارگران با این عنوان جلب نظر می کند که: « در معادن نفت باکو، کارگران بیکار! » و تصویری روشن نیز آذین بخش این کلام می شود؛ در معادن کارگرها علیه کارفرمایان خود دست به شورش زده اند. در میان کارگران، کارگر عظیم الجثه ای به کاپیتان خارجی که نماینده کارفرماست با غضب می گوید: تا حالا کسی به این سرزمین ندیده که به پهلوانی مثل من ظالم زاده ای مثل تو کار ندهد! » مقالاتی پیاپی در وضعیت سخت معیشتی و کاری کارگران منتشر می شد و در مقاله ای با عنوان « قوری چورک: نان خشک » از زبان کارگری می گوید: " شنیده ام که پلو لذیذ و مرباهایی که در کنار سفره می چینند منظره ای بس لطیف دارد با خورشت های خوشمزه، بادام ها و باقلوهایشان بس لذیذ و خوردنی اند. شنیده ام که اینها را می پزند و بعد می خورند. حتی این را شنیده ام که در کاسه های نقره قاشق های طلا می گردند و در کاسه های به ردیف چیده کره ها و روغن ها، چای ها و قهوه ها، نوع میوه است و شنیده ام که در زمان گرسنگی همه این غذاها را اشتهای آدم را تحریک می کنند. لیکن برای خوردن من پلوی زعفرانی و رنگین پلو و جیعیزتما و جوجه متاسف نیستم! خدا خیر بدهد آنکه را دارد و ... هیچ کدام شان را حتی آرزو هم نمی کنم و البته جرات آرزو کردن شان را هم ندارم، هیهات! نان خشکی بود می خوردم! فعله! "

نشریه، مشکلات کارگران باکو و مصائب آنها را هر بار منتشر می کرد و مخبرین زیادی در میان کارگران داشت و این باعث شده بود ملانصرالدین به عنوان نشریه محبوب کارگران باکو دست به دست خوانده و نقل شود.

صابر وضعیت اسف انگیز و غیرقابل تحمل روستاییان آذربایجان را ماهرانه به تصویر می کشد که:

سنوز آچمانه چوخ چالیشیب آزیئمه گیندن

جانین به جهنم کی اولورسن دئمه گیندن

من گوزله مرم- بوغدا چیخار وئر بیه گیندن

چلتیک ده گنیر- آریادا بو غدار دااکیچی

یوخسا سویارام لاپ درینی آدا اکیچی

(ترجمه- مولف)

کم گو به من از کار زیاد و خورش کم

جانت به جهنم، که بمیری تو از این غم

من صبر ندارم بده گندم بده جو هم

هم جو بده هم گندم و... بیچاره کشاورز

ورنه بکنم پوستت این بار کشاورز!

طنزها و کارتون هایی با همین موضوع ها از محمد قلی زاده، صابر – نظمی، اردوبادی، حق و ردیف در نشریه موجود می باشد. سعی بسیار نشریه در روشنگری و نشان دادن راه مبارزه به روستاییان است. در آغاز قرن بیستم بی خانمانی، درماندگی و حراج مال و ناموس و قمار بر سر آبرو و حیثیت روستاییان را « لکه ننگی بر تاریخ بشریت» قلمداد می کند و شکنجه هایی که بر سر روستاییان می آید مالیات بی حسابی که از آنها گرفته می شود، رشوه گیری ها همه و همه اشعه های آفتابی بودند که تاریکی ها را در می نوردیدند و روشنی آن تا فرسنگ ها راه می پیمودند. نشریه می نویسد: « کشاورز یک سوم آنچه گندم می کارد را به مالک می دهد، یک سوم هم مال آقا و

درویش است، یک سوم هم که رشوت گیران مالیاتی و اداری دولتی از او می ستانند، در این وسط چه به کشاورز می رسد خدا می داند!»

کار تمام وقت کشاورزان، محصولاتی که توسط آنها کاشته می شود اما خان ها و بیگ ها و ملک دارها صاحب آن می شوند، در نشریه به زبان تیز و رسای صابر چنین به قلم می آید که در مقابل این همه بی عدالتی پس خدای قادر چرا چاره ای نمی اندیشد:

باغین اکینین خیرینی بگ لر گوره جک میش

تخم اگمه دهقانلاری نیله ردین الهی؟

ایش رنجبرین، گوج اوکوزون، یرئوزینین کی

بیگ زاده لری، خانلاری نیله ر دین الهی؟

حکم ایله یه جک میش بوتون عالم ده جهالت

دلداده عرفا نلاری نیله ردین الهی؟

(ترجمه - مولف)

محصول باغ و مزرعه از آن خان و بیگ

ما را به تخم کاری محصول آفرید؟

خاک از من و تلاش ز من، زور گاو را

خان زده را مترسک مقبول آفرید؟

وقتی که جهل حاکم عالم بود، یقین

دلداده شعور رو محزون آفرید؟

نشریه، راه نجات و گریز را هم نشان می داد: « چاره روستایی داس است، داسی که در موقع نیاز بر دارد و برای مدافعه از آن استفاده کند» می نویسد: « زنجیر و دهان بند و پالان مال حیوان هاست!» انسان نباید زیر گرده این خواری برود. به قوت سلاح این دلالان حیوان را به زانو باید درآورد. دوستداران ملانصرالدین چنانچه حیات روستاییان را می دیدند عین آن را تجربه نیز می

کردند ملانصرالدین با خنده ای تلخ این ملت اسب گونه را که مرحمت حضرات و آقایان بود به باد سخره می گرفت.

شعر: « نکن قدقد بخواب ای مرغ، دان در خواب می بینی! » که مصرع آغازین شعر « طعمه نهار » صابر است روایت همین غلیان و اعتراض بود و از اهمیت بسزایی برخوردار. این شعر استقبال فراوان یافت و ع. نظمی هم به پیشواز آن رفت و مدتی نگذشت که آوازه شعر سینه به سینه زیانزد خاص و عام شد. صابر در شعری دیگر نانجیبی و ظلم مالکان و اربابان را در مقابل روزگار سیاه کشاورزان و ندارها به تصویر می کشد:

بوداسوز درمی فزاندیقلا ریمیز پاره لری

هی وئرک بوغللا سین زنگه زور آواره لری

بیزلره دخلی نه دور، یوخدور اگر چاره لری

قوی آغارسین فقرا گوزلرینن قاره لری

چکسین اونلار گنجه گوندوز نگرانلیق بیزه نه؟!

تاپماییر آج، یالا واجلار گذرانلیق بیزه نه؟!

(ترجمه-مولف)

این چه حرفیه که از ما برسه روزی شون

هی تو جیب فقرا نفله بشه خرجی مون

هیچ دخلی به من و ما که نداره کارش

تا سیه گرده سفیدی دو چشم و چارش

نگران باشه شب و روز به ماها چه؟ درک!

گشنه و تشنه و یالقوز به ماها چه؟ درک!

شماره ای از ملانصرالدین نیست که در آن حرفی از بدبختی و آوارگی خلق زحمتکش و وضعیت اسف بار آنان نباشد. دومای تزار را حرکت های اصیل روزنامه نگاری انقلابی فلج کرده بود. او بازچه بودن مجلس دوما را توسط حکومت تزاری به باد انتقاد گرفته می نویسد: « با اکثریت رأی

به تصویب رسید، مشغله بزرگ و اساسی دومای دولت، کسی که پنج مرغ دارد صاحب مرغدانی شود! ملانصرالدین اهداف ضد انقلابی و ضد مردمی دوما را آشکارا بیان می‌کرد و با شرح و توضیح عملکردها، مسوولیت‌ها و اهداف وکلای مجلسی که در باکو و شهرهای اطراف برگزیده شده بودند به مردم آگاهی‌هایی ژرف در مورد بی‌مبالاتی و بی‌فکری اینان می‌کرد.

ملانصرالدین حوادث مهمی را که در کشورهای شرقی حیات اجتماعی سیاسی مردمان آن کشور را رقم می‌زد به نحو احسن منعکس کرده به حرکت آزادی خواهانه در این ممالک کمک فراوان معنوی و فکری می‌کرد. نشریه در ایران، ترکیه، هندوستان، مصر، عراق، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه از شهرت و محبوبیتی برخوردار شده بود.

نشریه اولین حرکت انقلابی و ضدامپریالیستی روسی را که باعث بیداری خلق گشته بود، عزیز و گرمی شمرده این واقعه را به تمامی کشورهایهایی که در استثمار و استعمار دول خارجه یا مستبده بودند جهت خیزش و مبارزه طلبی خلق آن دیار مجاز دانسته، اشاعه می‌داد. چنانچه و.ا. لنین در بیداری آسیا گفته بود: " انقلاب روسیه آغازگر بسیاری از حرکت‌ها در آسیا است. حرکت‌های انقلابی در ایران و چین و ترکیه نشان می‌دهد که انقلاب 1905 رد عصیانی تأثیرگذار و بزرگ را در این کشورها جا گذاشته و میلیون‌ها انسان از این حرکت آزادیخواهانه تأثیر گرفته‌اند."

بیداری عالم شرق موضوعی بود که ملانصرالدین در هر شماره با تصویر یا کاریکاتوری به آن می‌پرداخت. خارج شدن از یوغ استعمار و ظلم بیگانه که در آسیا و آفریقا اتفاق می‌افتاد حاصل و گفتار ملانصرالدین بود که راه آزادی را کاشتن تخم دموکراسی، ترقی، بینش و مدنیت می‌دانست.

ملانصرالدین از انقلابات ایران و ترکیه بسیار راضی و خرسند بود و در سطح وسیعی حوادث انقلاب ایران را پیگیری می‌کرد. انقلابی که بیشترین تأثیر خود را از حرکت آزادیخواهانه سال‌های 1905-1907 روسیه گرفته بود. از سال‌های 1904-1903 شورش‌های بسیاری علیه امپریالیسم در ایران صورت گرفته بود و در سال 1905 این حرکت‌ها به اوج خود رسید. وضعیت خارجی حاکم بر اقتصاد داخلی ایران که آن را فلج کرد، نمی‌گذاشت رشد و پویایی داشته باشد بیشترین علت را در برانگیزی مردم داشت و صنف‌های مختلف مردم نیز در این حرکت شرکت داشتند. همایشات سیاسی، شورش‌ها و اعتصاب‌ها، آذربایجان جنوبی و قسمت‌های بسیاری از ایران را فرا گرفته بود و مردم برپایی مجدد مشروطه و تاسیس مجلس را اهم خواسته‌های خود قرار داده بودند.

نشریه در اول شماره سال 1907 خود با کاریکاتوری روستاییان ایرانی را نشان می دهد که همراه خاک ایران به فروش می رسند. روستایی از صبح تا شب تنها بر سر زمین جان می کند. زن و بچه اش گرسنه اند و حاصل این تلاش برای خان زاده ها و بیگ هاست، در عشرتند و عیش و خوشی. رحیم خان، خان قلدری که حاکمیت قارداغ را دارد و به قساوت و ظلم و تعدی مشهور در ایران است وقتی از جایی نقل مکان می کند و اسب و قاطر کم می آورد بر دوش روستاییان سوار شده هی می کند! اهالی ایران و در درجه نخست آذربایجانی ها تاب تحمل این ستم را نداشتند. تبریزی ها علیه حکومت مرکزی قیام کرده و عزل حاکم مستبد و سرکوبگر حرکات انقلابی عین الدوله را خواستارند. حرکت های انقلابی عموماً وحدت نظری در مورد قیام ضد امپریالیستی دارند. 1907 می رسد و با قرار داد آشتی بین انگلستان و روسیه هر یک بخشی از ایران را دایره نفوذ خود قلمداد می کنند. تحلیل ملانصرالدین از این جریان این بود که دول استعمارگر جهت اجرای امور خود شاه مملکت را تحت نفوذ و اداره خود دارند. و اگر این یاری از جانب ایشان نباشد مردم در مبارزه با ارتجاع شاه موفق خواهند بود. و از این رو نشریه افشاگری هایی در مورد نقش انگلستان، آمریکا، آلمان و روسیه تزاری در این حرکت امپریالیستی داشت. ملانصرالدین در مقاله طنزآمیزی تحت عنوان « مینجیق » سیاست اسعماری آمریکا در ایران را به استهزا می گیرد:

« بله! این پاپتی های 400 ساله آمریکایی که تا چندی قبل مثل وحشی ها توی جنگل های آمریکا می گشتند و طلاهای شان را به لوطی های اروپا می دادند و جایش منجوق می گرفتند اما اکنون در آغاز قرن بیستم می بینیم که در سمتی از دنیا آدم های شان نزدیک است مرده زنده کنند، دست شیطان را از پشت ببندند، به هوا بپرند و از ماه و ستاره خبر بیاورند... اما در طرف دیگر در ایران و قفقاز و هند لباس های دست دوم شان را به زن و بچه قلدرهای اجیرشان می پوشانند و کل مملکت شان را هم به دو منجوق نمی خرند!» در مقاله ای دیگر تحت عنوان « آزادی ایرانی » به شرح و بسط حرکت های انقلابی موجود در شهرهای مختلف، علل و گرایشات تحریکات سیاسی، و دسته بندی های انقلابی می پردازد. رشد و ریشه افکنی فکر سیاسی و طغیان عواملی چند در ایران داشت؛ در آن تاریخ بسیاری از کارگران ایرانی در معدن ها و کارخانجات قفقاز و باکو مشغول به کار بودند و در انقلابات سال های 1905 - 1907 بسیاری از آذربایجانی ها، کردها و فارس های ایرانی شرکت داشتند. ملانصرالدین نقش این ایرانیان را در انقلاب روشن می کند. مقاله ای تحت عنوان « پول کارگران ایرانی به کجا می رود؟ » در شرح و بسط همین مضمون خواندنی است. در همین شماره از حق کشتی کارفرمایان و کارگران ایرانی، از جنایات سفیرانی مثل ارفع الدوله و بلاهایی که بر سر کارگران ایرانی در فرستادن پول کارگری شان به ایران برای زن و بچه می آمد

سخن ها گفته شده است. نشریه، کارگران را به قطع دست مزدوران و آغاز حرکتی انقلابی دعوت می کرد. هرگونه سازش و بی عاری را در کارگران ایرانی مورد نقد قرار می داد و آنان را جهت طلب حق قانونی خود فرا می خواند. و این فراخوان ها بی نتیجه نمی ماند. کارگرانی که سابقه فعالیت سیاسی داشتند به ایران بر می گشتند. به حرکت های انقلابی درون کشور می پیوستند و تجربیات خود را در اختیار اینان قرار می دادند. مسئله مهم دیگر تاثیر تشکیلات سوسیالی دموکرات قفقاز در حرکت انقلابی ایران است. گروه سوسیال دموکرات « همت » تاثیر فراوانی در روشنگری و اندیشه سیاسی کارگران ایرانی و بالا بردن شعور سیاسی شان داشت و از طرفی تشکیل گروه مبارز سیاسی با نام « مجاهدلر » توسط کارگران ایرانی در تفلیس و باکو از موارد مهم این حرکت هاست.

ن. نریمانف و م. عزیزبگوف از نزدیک به گروه مجاهدلر [ مجاهدین ] کمک می کردند.

« آذربایجانی ها، روس ها- ارمنی و گرجی هایی که در انقلاب سال های 1905- 1907 شرکت جسته اند جهت یاری حرکت انقلابی به ایران می روند و بسیاری از هم اینان جان خود را در خاک ایران در جریان مبارزات مسلحانه تبریز و رشت از دست می دهند. س. ارجو نیکدیزه از طرف خود لنین مستقیماً به ایران می رود تا از مبارزان حمایت کند. م. س. اوردوبادی که از طرف سوسیال دموکرات ها در ایران به سر می برد مشاهدات خود را به صورت مقاله داستان، طنز و غیره به دفتر نمایندگی تفلیس برای مجله می فرستد. اوردوبادی بیش از صد مقاله و نقد و شعر و داستان و طنز در همین زمینه به چاپ رسانده است. در داستان های کوتاه و شعرهای هم وضعیت سیاسی و هم اقتصادی ایران را نقد می کند.

داستان های طنزی با موضوعات حکومت های بی لیاقت ایران - هرج و مرج های داخلی - و مالیات های سنگینی که بر روستاییان تحمیل می شود از جمله این آثارند. در تصویری تحت عنوان ( اغتشاش تبریز ) شورش های مردمی را نشان می دهد که عامل مرتجعی را دور کرده می زنند. و محمدعلی شاه قاجار به سفارت روسیه پناه برده است و از طرف دیگر عوامل ارتجاعی دیگری که از ترس کوبه در سفارت انگلیس را می زنند. شورش جمعی مردم تبریز تحت عنوان « در تبریز » به صورت زیر به تصویر کشیده می شود: عصیان عمومی مردم جوش و خروش یافته است، دست های ساعدالملک و آقا جمعه و آقامیر هاشم را تعقیب می کنند. وزیر بغل غارتگر مرتجع بزرگ میرهاشم تابلوی « رشوه های گرفته شده از فقرا » است و عده ای به استهزا در اطراف ایستاده و

ریشخند می زنند. انقلاب در تبریز روز به روز شدت می یابد و ملانصرالدین مردم را به یاری حرکت انقلابی و ماندن در جبهه و پرهیز از ترور می خواند.

صابر در شعری از خود بیان می کند که در حرکت انقلابی، ترور شخصیت ها اهمیت چندانی نخواهد داشت و اصل در ریشه کن کردن پایه های استبداد است:

قتل ایله دیز اتابکی من که بو امری وانمیرام/

وارینه مین اتابکیز یوخسا عملیلی قانمیرام؟

(ترجمه - م)

کُشت کسی اتابک و فهم نکرده این سخن

هست هزار مثل او ... عقل درست کو بگو؟!

صابر مردم را به مبارزه جدی و شعورمند با عوامل استبداد دعوت می کرد و تأکیدش این بود که در مقابل قشون دولتی تکیه بر سلاح و پایداری حرف اول را می زند:

گیرم اتابک نُولدی ده توپ و تفنگینیز هانی؟

بحر عمیق حرب ده کشتی جنگینیز هانی؟

(ترجمه - م)

فرض بگیر مُرده او { اتابک }، توپ و تفنگتان کجاست؟

بحر عمیق حرب را کشتی جنگتان کجاست؟

برای مبارزه با مبارزه مسلحانه مردم آذربایجان در سال 1907 شاه یکی از دژخیمان گردن کلف خود به نام رحیم خان را به تبریز می فرستد و مدافعه مردم آذربایجان در مقابل عوامل این جانی یکی از صفحات رنگین انقلاب مشروطه را رقم می زند. با عاجز ماندن مردم تبریز در مقابله با افراد رحیم خان آنها نماینده ای را برای مشاوره و درخواست کمک از ستارخان نزد او می فرستند و بعد از این درخواست علم مبارزه با استبداد را در آذربایجان ستارخان به دست می گیرد. جانبازی ها و قهرمانی های ستارخان نظر لنین را به خود جلب می کند. ستارخان جهت تهیه اسلحه، زرادخانه ای مخفی در تبریز راه اندازی می کند و افراد انقلابی کمکی را که از قفقاز می آیند با آغوش باز می



پذیرد. محله « امیر خیزی» تبریز محل استقرار اصلی انقلابیون می شود و با جدی شدن مسئله، شاه، عین الدوله را به سرکردگی لشگری به تبریز روانه می کند. ستارخان قشون عین الدوله و خوانین ماکو را شکست می دهد و در این جدال خونین ملانصرالدین به بهترین وجهی موضع می گیرد. در چنین وضعیت بحرانی انقلاب ایران نشریه می نویسد: « ... با مصیبت دیدگان و برادران ایرانی مان در غم از دست دادن عزیزان شان همدردیم. به روح پاک نویسندگان مبارز راه آزادی و مجاهدینی که به دست دژخیمان استبداد کشته شده اند سجده می کنیم و آرزوی آزادی ایران و پاره کردن قیود ارتجاع و استبداد را برای شان خواستاریم.»

در 23 ژوئن 1908 نقش روسیه تزاری و انگلستان در انحراف جهت انقلاب ایران آشکار می شود. در 4 ژوئن شاه از وضعیت پیش آمده بیمناک شده پا به فرار می گذارد و لیاخوف روسی با نمایندگان مجلس به مذاکره می نشیند. مذاکرات به جایی نمی رسد و با جواب رد نمایندگان لیاخوف مجلس ملی را به توپ می بندد. نشریه با چاپ شعر مشهور صابر با عنوان « گردن کلفت عامل بلوا شد» با طنزی قوی پاسخ این عمل را می دهد. لیاخوف هر یک از فدائیان و نمایندگان را که به دستش می افتند به خاک و خون می کشد.

شاه برای خفه کردن صدای انقلاب لیاخوف را حاکم تهران می کند و بزرگ ترین ضربه به اولین مجلس ملی ایرانیان وارد می شود. از طرفی با ضعیف شدن نیروهای نظامی دولتی، ستارخان و انقلابیون اطرافش در حال تجدید قوا هستند. لنین وضعیت موجود را می بیند و چنین به حرافی سخن می برد که: « می بینید که غلبه نیروهای دولتی شاه در تبریز با کمک نیروهای روسیه تزاری انجام شده است و ستارخانه در همین مقاله با عنوان « بوکاجوف آذربایجان» لقب داده می شود. انقلاب صنوف مختلف ایرانیان را به حرکت وا می دارد و سوء استفاده و تفسیر به نفع این گروه ها از وضعیت موجود انقلاب کار را دشوارتر می کند. قشون های خونریز نیکلای انقلابیون ایران را تارومار می کنند و بعد از حاکمیت غیرقانونی لیاخوف آذربایجان رسماً اشغال می شود و حوادثی که در انقلاب مجارستان و اروپا در دوره حکمرانی بخشی از نیکلای اول اتفاق افتاده بود تکرار می گردد.» در حساس ترین وضعیت انقلاب ثروتمندان، تجار و ... به مقصد رسیدن انقلاب را صلاح کار خود نمی دانند و ملانصرالدین با برحذر داشتن از تفرقه افکنی بین گروه ها، از خیانت و رشوه گیری افراد برای فروختن گروه شان، سخن گفته عامل بزرگ عدم موفقیت ستارخان را اینگونه ذکر می کند و با کنایه می نویسد: « ستارخان روز به روز عقاب هایش را به پرواز در می آورد و به پیش می رود اما با این کاری نداریم... مسئله مهمی در پیش است. بگیریم که ستارخان کل آذربایجان

را فتح کرد و پادشاه شد حالا با حضراتی که گرد چای تلخ ما می نشینند و دسته های فدایی جان بر کفی دارند و قلدرهای دو پای خدا روی زمینند، چه خواهد کرد؟ مسئله این است!»

چنانچه می دانید نقش مهم ملانصرالدین در آشکارسازی نقش مطبوعات در عرصه انقلاب بود. او تضييع حق مسلم مطبوعات را در دموکراتیک شدن آنها اعلام کرده و اعتراض می کند.

یکی از همین تصاویر که در اوج گیری انقلاب - 1906 - در ملانصرالدین منتشر شده است لطفی دو چندان دارد: عده ای گردن کلفت مجله ای به نام عدالت را بسته اند و قفلی بزرگ به دفتر سردبیری زده اند و زیر تصویر نوشته شده است: « جایی که آزادی باشد روزنامه نمی باشد!» مدتی بعد از چاپ این تصویر در دسامبر سال 1906 نشریه « آذربایجان» در تبریز شروع به انتشار کرد و از هر نظر بسیار شبیه ملانصرالدین بود و از اسلوب ها و قواعد آن پیروی می کرد. ستارخان با دیدن نخستین شماره آن در حالی که اشک می ریخت گفت: « امروز جشن ملی خلق آذربایجان است.»

اگوست 1910 فرا می رسد و با تحریک دول امپریالیست نمایشنامه محو انقلابیون مشروطه خواه در تهران آغاز می گردد. بین نیروهای فدائی و ارتجاع پرستان، مبارزه ای سخت در می گیرد و ستارخان و باقرخان که به سختی مجروح شده اند اسیر می شوند و سیمای مبارزه ملی آذربایجانی ها سردستگان خود را از دست می دهد. در بحبوحه این ارتجاع سیاه - 1910 - است که صابر در این باره شعری را می سراید. ملانصرالدین با دو عامل در جنگ بود. دول استعمارگر و مستبدین داخلی. محمدعلی شاه و زیردستانی چون رحیم خان که بعد از فتح تهران دوباره سر از لاک خود بیرون آورده و این بار با چهره های دیگر وارد عرصه می شدند: می نویسد حالا رحیم خان، امر والاگهر مرتجعین ایران شده است و با طنطنه به دنبال باز گرداندنش هستند: « اگر خرس وحشی قره باغ رحیم خان را با جلال و جبروت به تبریز برگردانند و گناهان شان را به گردن گرفته و طلب عفو کنند، قیامت که نمی شود؟ اگر بعد از مدتی رحیم خان از سر تقصیرات شان گذشته و در وقت مقتضی تبریز را محاصره کرد و آذربایجان را به آتش بکشد و زنان آن را ... ( لعنت خدا بر شیطان!) قیامت که نمی شود! اگر درماکو و قره داغ و اردبیل دست نشانده ها و قلچماق های مالکان، حضرات حيله گر و مرتجعین گردن کلفت پوست از سر رعیت بیچاره بکنند و گاه لای پوستش کنند و خونس را بمکند و حاکم عزیز هم فقط از دور نشسته و تماشا کند، بی عار و بیقید، قیامت که نمی شود! ... اگر در آذربایجان بلدیة ها و عدلیه ها، نظمیة ها، بی حکم و قانون رأی بدهند و رشوه بگیرند و جانب ناحق بگیرند و دروغ سازی کنند قیامت که نمی شود!»

آنچه از پس حيله سازى هاى دولت تزارى مشخص بود طبق قول و عهده كه داشت محمد على [ شاه ] دوباره بر سر حاكميت خود نشست و با پاسپورت جعلى، پول و سلاح از طريق مرز ( خريستوفور ) به ايران روانه شد و بر سر جعبه هاى مهمات كه با خود مى آورد « آب معدنى » نوشته شده بود. ژوئن 1911 مى رسد و محمدعلى با قبائل تركمن ناراضى از مركز دست به يكي شده و به سوى تهران حركت مى كند. پاييز همان سال طرفداران محمدعلى قلع و قمع مى شوند و او باز مجبور به فرار به سوى روسيه مى شود و نشريه در تفسير و روشنگرى اين حوادث نهايت تلاش خود را انجام مى دهد. داستان طنز « محمدعلى ميرزا » به قلم خود محمدعلى زاده شاهد اين مدعى است. تزار روسيه از ترس اوج گيرى دوباره انقلاب لشكرش را به سوى رشت و قزوین روانه مى كند و انگليس در سواحل جنوبى پياده مى شود. مردم از مبارزه انقلابى خود دست نيمى كشدند و شعار « يا مرگ يا استقلال » از بسيارى نقاط ايران به گوش مى رسد اعتصاب ها و ميتهنگ ها غوغا مى كند. اجناس خارجى بايكوت مى شوند. قواى ضد انقلابى تزار و انگليس فعاليت خود را افزايش مى دهند و در نوک اين پيكار مردم تبريز و آذربايجان هستند. هر كوچه و هر محله تبديل به جبهه جنگى شده است ولى با همه اينها قواى ارتجاع قوى ترند و در دسامبر 1911 تهران دوباره به دست طرفداران محمدعلى شاه مى افتد و با اين اتفاق انقلاب سال هاى 1911 – 1906 ايران به پايان راه خود مى رسد. ملانصرالدين با تفسيرى كه بر شكست انقلاب مشروطه ايران مى نويسد يكي از بزرگ ترين عوامل آن را « بادهائى خوشى كه از شمال مى زند » نام مى برد! مقاله اى كه تحت عنوان « اى ايران » منتشر مى شود اتهام نامه اى است بر ضد ارتجاعيون كه خيلى زود بر سر زبان ها مى افتد « اى سراى زهاد و خوانين ايران! اى مامن مردان ماليخوليابى! عادات كهنه ات را خاك كن! ريشه هاى كهنت، خوشبختى هاى ديرينت، همه و همه را قربانى مشروطه كردى! بس كن! لامذهبانى مثل تقى زاده را كه بلند كردى و مجتهدينى را كه بر سر نيزه نشاندى، جوانان فرنگى مآبى را كه بر سر دولت نشاندى، ريش قمرمهاى را كه افسار از دهان گشودى و بيت المال خود را به لامذهبان آمريكايى سپردى! اين ديرينه، درياهايت مثال زدنى و شكوهمند اى زيبابى به تو مشبه ايران! چه مى شود ترا كه به جاى مهتاب، 72 دستار بند در مجلس هوا كردى تا مجلس عزايت كنند. جاى سردار اسعد، سپهدار را حكومت بخشيدى! اما باز اى در پس هزاران سال و موعود! اى اميدوار ظهور، دلتننگ مباش: در اين وقت وانفساى حرارت وجوش و خروش، در اين گرمائى فزاينده، بادهائى خوش و خنكى از شمال و جنوب روح افزاى تو مى وزند تا داغت را خنك كنند: تا هواى آذربايجان را داغى از يخ بنهند! ... بعد از اين خيالت آسوده باشد...! كه نه بر سر زنان و مرثيه خوانانت را كسى به نيشخند مى گيرد، نه حضرات مرتجعينت را به ريشخند! اى ايران مقدس روزهاى خوشى كه منتظرش بودى نزديكند!»

ملانصرالدین خیلی زودنظر سانسور تزاری را به خود جلب کرد. در آغاز نشریه از طرف ادارات وابسته به حکومت بررسی و نظرات سانسور شده اش مطرح می شد. هر شماره بعد از انتشار به اداره سانسور می رفت و بررسی می شد و در این وهله زمانی حکومت با کاریکاتورها، داستان ها، طنز و تصاویری که با سیاست خارجی حکومت همخوانی نداشت موافقت نمی کرد.

محمدقلی زاده برای فرار از این سانسور و رساندن حرف خود به مخاطب راهی ساده و معنادار را برگزید. جای خالی تصاویر، کاریکاتورها و مقالات سانسور شده را سفید می گذاشت و داخل کادر با فونت قرمز رنگی این جمله را می نوشت که: « به دلایلی که به ما مربوط نیست جای این تصویر خالی است!» یا « به تصویری که قرار بود باشد مجوز ندادند!» و امثالهم. و خوانندگان نیز با تعمدات و قهاری حکومت در سانسور هم بیشتر آشنا می شدند! اینگونه موارد در شمارگان منتشر شده در سال های 1908 – 1906 بیشتر دیده می شود. ملانصرالدین فقط با اداره سانسور طرف حساب نبود، بلکه قوای مرتجع، چون « ضد جاسوسی ها، نمایندگان مرتجعین اجتماعی- پلیس و چماقداران نیز از این دسته گروه ها بودند! و قلی زاده هم این موارد را به طنز کشیده چاپ می کرد.

در شماره چهار سال 1906 نشریه با چاپ تصویری در صفحه اول و مقاله طنزآمیزی در صفحه دوم که ذیلش نوشته بود: « چرا می زنیم!» به این امر پرداخته است: در داستان طنزآمیز نامی از پلیس و اداره سانسور نمی آید اما در تصویر: ملانصرالدین را روی زمین نشانده اند و تاجر و آقا و بیگ و دو نفر به لباس نظامی ها سیخونکش زده و کتک می زنند! آن دو نفری که لباس رسمی پوشیده اند یکی پلیس و یکی از اداره سانسور است و از دور هم شخصی که روی کلاهش نشان شیر و خورشید دارد دوان دوان به کمک حضرات می آید آن هم نشان یاری استبداد ایران است. ملانصرالدین که دارد کتک می خورد آرم شماره یک را دارد یعنی از شماره اول وضع به این موال بوده و هست.

ملانصرالدین بدون در نظر گرفتن تعقیب و سانسور حکومتی علیه تزاریسم و شرایط و وضعیت حاکم می نوشت و دشمنان نشریه روز به روز بیشتر می شدند، استعمارگران، مرتجعین، پلیس و ماموران حکومتی هم هر کاری را می کردند تا نشریه را به تعطیلی بکشانند.

به ژاندارم های حکومتی از طرف شخصی ناشناس اطلاعاتی فروخته می شود و تک تک شماره های نشریه از طرف حکومت مورد سانسور قرار می گیرند. برخی از تصاویر و مقالات داخل نشریه « مضر » محسوب می شوند و در برخی موارد این سانسور حتی تا تعطیلی نشریه نیز پیش

می رفت. این سانسور و تعقیب حکومتی بیشتر از همه باعث اعتراض مجله بولشویک « دعوت قوچ» می شود که با شدت تمام اعتراض خود را از این موضوع اعلام می دارد: از با طوم خبر می دهند که پلیس به شدت در فعالیت است تا در نشریه ملانصرالدین را تخته کند و از انتشار آن جلوگیری کند و خوانندگان نشریه را در لیست افراد « کج اندیش» قرار دهد! سانسور حکومتی چنان بی امان و سخت بود که حتی در نشریات بورژوای آذربایجان هم سخن از تعقیب مطبوعاتی و سانسور ملانصرالدین پیش آمد! تعطیلی نشریه در سال 1907 اعتراض جمع کثیری را بر می انگیزد. در تلگرافی که اهالی تفلیس می فرستند و کپی آن در مجلات قفقاز موجود می باشد، می نویسند: « با توجه به اخبار موثق رسیده کسانی که تحمل دیدن معایب و نقصان خویش را در مطبوعات نداشته با خیانت و جاسوسی افراد معلوم الحال شناخته شده ای موجب توقف و تعطیلی نشریه ملانصرالدین شده و غمی بزرگ در دل اهالی نوخا و مسلمانان اطراف آن به وجود آورده است.

این نشریه که انعکاس گر نقصان و معایب طبقات مختلف اجتماع بوده، تربیونی اخلاقی برای تربیت صحیح اجتماعی گشته بود تاثیری عمیق در رشد فرهنگی این سرزمین داشته است به همین دلیل خیانتکاران تاب تحمل آن را نداشته و قرار لغو امتیاز و توقیف نشریه را صادر کرده اند لذا از این عمل غیرانسانی نهایت نفرت و انزجار خود را ابراز داشته و از حضرات احقاق حق آن و بازگشایی دوباره اش را خواستاریم.»

کارگران باکو هم بیانیه ای به همین عنوان صادر کردند. در 22 ژوئن سال 1907 طی نامه ای محرمانه علت توقف و توقیف نشریه مقالاتی عنوان می شود که علیه حکومت های وقت کشورهای همسایه در آن نوشته می شد. گویا سیاست داخلی بر مماشات با نشریه طرح ریزی شده بود. به همین دلیل بود که ژنرال تیموفی یف امکان نشر دوباره را مجاز دانسته و بعد از توقیفی 22 روزه در 25 ژوئن 1907 شماره 23 نشریه منتشر می شود.

خوانندگان ثابت این نشریه با فرستادن نامه ها و تلگراف ها مسرت خود را از انتشار دوباره نشریه اعلام می دارند و مطبوعات مختلف در همین موضوع مقالات اختصاصی منتشر می کنند. ع. شائق می نویسد وقتی خبر انتشار دوباره ملانصرالدین آمد ما در آستاورو پول بودیم و با برگزاری چندین مجلس باشکوه خود را رد این شادی شریک گرداندیم.

اما مقالاتی که ملانصرالدین علیه حکومت استبدادی ایران می نوشت و بحث های تحلیلی او از جریانات ایران موضوعی بود که همچنان از طرف حکومت وقت و اداره سانسور پیگیری می شد.

هجمه تازه سانسور بر نشریه دوباره از سال 1913 شروع می شود و در 18 مارس 1913 کمیته بررسی مطبوعات طی گزارش به داره سانسور می نویسد: « در 25 می 1913 شماره 16 ملانصرالدین قابل بررسی و تعمق است، پیگیری شود. » بلافاصله کمیته بررسی مطبوعات مرکز در 25 می 1913 با ارسال تلگرامی خواستار جمع آوری شماره 16 نشریه ملانصرالدین می شود. پلیس بلافاصله فعالیت گسترده ای را در جمع آوری این شماره انجام می دهد و 3505 نسخه از آن در طی یک روز جمع آوری می شود. باز علت جمع آوری کاریکاتوری است که درباره حکومت ایران و ایران بعد از شکست انقلاب به تصویر کشیده شده است. در سال های 1913 تا 1914 بارها نشریه به همین دلایل توقیف موقت و جمع آوری شده سردبیر و مدیر مسوول آن به محاکمه کشیده می شوند.

در مارس 1912 نشریه توقیف می شود و 10 ماه بعد دوباره انتشار می یابد. علت تعطیلی نشریه فشارهایی بود که عوامل مرتجع و به خصوص اداره سانسور حکومت تزاری وارد می آورد و محمد قلی زاده با توافقی مثال زدنی همه تقصیرات را به گردن می گیرد. او علت عدم انتشار نشریه را سربسته چنین شرح می دهد: « خوانندگان محترم نشریه چنانچه می دانید از مارس سال گذشته انتشار نشریه به دلایلی متوقف شد و در طی این چند ماه نامه ها و تلگراف های فراوانی به دفتر نشریه رسید، اما چون جواب مشخصی برای سولاتتان نداشتیم از پاسخ به آنها معذور بودیم.» در طی سال های 1915 و 1916 انتشار نشریه متوقف شد، ولی باز شماره های مختلف آن در ادارات و بین مردم دست به دست می شد و شرط آغاز دوباره ملانصرالدین التزام نامه هایی بود که باید توسط او وع. غمگسار امضا می شد. پس از امضای شهادتنامه و مدتی پس از آن در 9 فوریه 1917 نشریه دوباره شماره ای دیگر را منتشر می کند.

« منتظر باش! تا جان در بدن داریم و قوتی در پنجه ، نمی گذاریم این مردم را از راه به درکنی!» این جمله ای بود که در ذیل کاریکاتوری از خلیل موسی یفین در شماره های بعدی نشریه منتشر شده و طی این شماره ها به حقوق زنان، تضییع حقوق کارگران و وضعیت اداری حکومت وقت با آثاری که این کاریکاتور است می آفرید، پرداخته می شد. در طی سال های 1913 تا 1917 نشریات دیگری نیز پا به عرصه فعالیت طنز مطبوعاتی گذاشتند که شیوه و چارچوب خود را مدیون و وام گرفته از ملانصرالدین بودند. نشریاتی مثل « مزه لی»، « لک لک»، « طوطی» و « بابای امیر».

د رکاریکاتوری اژدهایی بزرگ به تصویر کشیده می شود که خلق مسلمانان را زیر دست و پایش له می کند و اطرافش را هم بولدوزرها، ماشین ها و هواپیماها دربرگرفته اند، صنایع و تکنولوژی ملت مسلمان را احاطه کرده است و زیر تصویر نوشته شده: « روزگار چون اژدهایی پنجه های قوی ما را می کوبد و پیش می رود و تنها راه خلاصی از دست آن حرکت به مقتضی زمان و به روز بودن است.»

ملانصرالدین در مقالات و داستان های کوتاه طنز آمیز خود به کالبدشکافی عوامل سیاسی و اقتصادی و بازخوردهای نقصان های موجود رد اداره حکومت پرداخته درباره « مسائل زنان» نیز حرف هایی می زند؛ او در داستانواره ای به همین نام می نویسد: « به فکر می رسد که: ملانصرالدین از خدا نترسد از جانشینانش نترسد دوباره چیزی بنویسد مثل اینکه: جهت پیشرفت و گشودن افق های جدید در جهان لازم است که زنان ما نیز مثل زنان انگلیس و روس و ارمنی علم اندوزی و درس پیشه کنند تا چشم و گوش شان باز شود. مردها آنها را در چارچوب ها و چهار دیواری ها مورد بی مهری و آزار قرار ندهند، حقوق برابر آنها را در نظر گرفته و مثل گاو و خر در داد و ستدها آنها را خرید و فروش نکنند!...

خدای نکرده اگر ملانصرالدین یک همچنین موردی را بنویسد زمین ها به لرزه در می آیند، عالم و آدم به هم می خورد و از هر شهری حیدرقلی ها و مشهدی حق وردی ها چادر چاقچور کرده به تفلیس می دوند تا حضرت آقا عمو را صدا کنند که بیا...»

د ر همین اوضاع و احوال بود که ملانصرالدین به حرکت پان ترکیسم که از اطراف و اکناف جهت داده می شد می خندد و آن را به استهزا می گیرد. در تصویر که در مجله اش آورده دسته ای از حضرات برای عثمانی ها پول جمع می کنند و در تصویر کناری اش می نویسد: « شمایل غیرتمند بزرگ شماخی جناب اسدیگ» و او را به تصویر می کشد که از حلقوم رعیت گرفته و می گوید: « اگر حرف کامل پاشا را به زبان بیاری ریزریزت می کنم!» حکومت وقت ترکیه توسط افرادی مثل انور، طلعت و جمال اداره می شد که محبوبیت و پایگاه مردمی نداشتند و در همین دوران سیاست خارجی ترکیه روز به روز قوی تر می شد. انورپاشا می کوشید ترکیه زیر تاثیر آلمان باشد. نشریه با رجعت به سخنان انور و طلعت پاشا می نویسد: « بدهکاری شما به آلمانی ها تعیین اعضای شورای عالی جنگ و نوشتن این شعار است که امپراطور ویلم سرور تمامی عالم اسلام هستند! اگر او نبود از صفحه روزگار محو شده بودیم و بدون او نه عطسه می توانستیم بکنیم و نه سرفه!»

نقش ملانصرالدین در افشای سیاست پان ترکیسم ها و پان عربیست ها در آذربایجان و روشنگری اش در مورد سیاست های پیاده شده شان غیر قابل انکار می نماید. عامل شرح و بسط پان ترکیسم در آذربایجان شلاله ( 1913-1914 ) بود که راه نشریه « فیوضات » را دامه می داد.

نویسندگانی که از ترکیه می آمدند تاریخ و زبان و مدنیت آذربایجان را نفی می کردند و جانفشانی های نشریه شلاله نشان این ادعاست! در شماره ای از نشریه ملانصرالدین به زبان طنز دروغ پردازی های شلاله به باد انتقاد گرفته می شود که از این قرار است:

اصل

او خود دوم شلاله نی هر قدر، بودور مختصر قانا بیلمه دیم  
بوچالیشماغیم، بوو وروشماغیم، بوتون اولدی هدر قانا بیلمه دیم  
ننجه باسواد دی او نی نظمه، نثره چکن کیشی  
دیگل آنلاماق او مجله نی دفی هر تیه نین ایشی  
عربی ده، فارسی ده، تورکی ده قاتیب ایله بییدی حلیم آشی  
منی قیلدی مات اوصیغئر، او عبارت لر قانا بیلمه دیم  
یا خالدیم، یاشاقارداشیم ، یاشا سین سوزونده شلاله ده  
ده کیفینجه فکرینی ملته، بوسوزی گیترمه خیالیناده!  
(ترجمه م.)

هر چقدر شلاله را خواندم خلاصه بگویم چیزی حالیم نشد،

خیلی سعی کردم و کوشش کردم، همه اش به باد رفت، چیزی حالیم نشد.

چه باسواده نویسنده و شاعرش، کار هر کسی نیست بفهمه چی درش نوشتن! عربی و فارسی و ترکی را همه برهم زده و یک آتش شله قلم کار ساخته که نگو!

آن صیغه ها و آن عبارت ها مات و مبهوتم کرده است، اما باز چیزی حالیم نمی شود. زنده باد زبانم!

زنده باد خلقم! زنده باد شلاله های زبانم!



تا فکر تو نو به ملت قالب کنید به خیال خوشتون خوش باشید!

و صد البته که ارگان های بورژوا ملانصرالدین را بی جواب نگذاشتند. هجمه ها به انواع و اقسام طرق و اتهامات به طرف نشریه سرازیر یم شود و شلاله در رأس این تهاجمات پیش می تازد. بعد از تعطیلی شلاله، مدیر مسوول آن صبری زاده به ترکیه می رود، وع . عمگسار او را با شعر طنزی بدرقه می کند:

صبری زاده بیزی آتما امان در گنتمه

ملتین حالی بو گون خیلی یامان در گنتمه

قویماگنتسین قاباغا ملتی قایتار آنی

ایندی قفقاز دا بویوک بیر هیجان در گنتمه

گندیر سن کیم یاز اجاقدر بیزه عشق و هوسی

ملت غم زده نین کیم اولاجاق دادرسی

سن که گنتدین داخی شرشر کسلییر من بیله سی

بیرقدر صبر ایله بیر لحظه دایان دور گنتمه

(ترجمه م.)

صبری زاده، مارو نذار و نرو، نرو ای امان

حال مردم شده بس بدحالی، نرو ای جان

و به زور از راه شان قیام مردم را برگردان

قفقاز باردار هیجانی سترگ است نرو

اگر تو بروی چه کسی به ما از عشق و هوس می نویسد

دادرس غم ملت چه کسی خواهد شد

بعد از تو صدای شر شر قطع خواهد شد

صبر کن، اندکی صبر کن و نرو!

انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر اتفاق می افتد و ملانصرالدین مدافع آزادی بیان و آزادی مطبوعات جمهوریت را به تبلیغ می نشیند. در مقاله ادبی تحت عنوان « آذربایجان » وضعیت اسفبار و غیرقابل تحمل آذربایجان ایران را خاطر نشان کرده و با هیجان عمیق از آن سخن می گوید. او مردم را به الهام از انقلاب اکتبر فرا می خواند و مبارزه و استقامت را به ایشان گوشزد می کند: « آه ای وطن پاره پاره! آه ای وطن بیچاره! دنیا دگرگون شده و لرزید، علم های سرکش فرو افتادند، افکار درهم آمیخت ملت ها از خواب بیدار شد، چشم گشودند و برادران پراکنده خود را برای بنا کردن خانه ای نو جست و جو کرده و یافتند. پس کجایی ای وطن در مانده... بعضی اوقات می نشینم کلاهم را روبه رویم گذاشته و قاضی می کنم و به فکر فرو می روم... به خیالاتم هجوم می برم، از خودم می پرسم مادرم کیست؟ بر خودم می گویم، مادرم که رحمت خدا بر او باد زهرا بانو باجی بود. زبان مادرم چه؟ آذربایجانی! وطنم؟ آذربایجان...! ای برادر تبریزی زحمتکشم که نان از زمین برمی آوری! ای کج کلاه اهل خوی! مشکینی، سرابی، برادران خروسلوی و موروسلوی ام! مراغه ای، مرندی، ای مرد غول پیکر گلستانی ام، هموطنم! ای اردبیلی، خلخالی، برادرانم! بیایید، بیایید و راهی را به من نشان دهید، به والله که عقلم ضایع شده است، آخر دنیا و عالم دگرگون شده است، هر چیزی به اصل خویش رجوع کرده است، از هر دری سخنی رفت، بیایید تا کلاه مان را قاضی کنیم و ببینیم که وطن مان کجاست؟ بیایید، بیایید ای برادران پاره پوره وطن از یاد رفته! بیایید ببینیم شیر ملت کودکانی را که در گهواره خوابیده اند چه کسی نوشیده؟ از حال ملت بی خبر و بی کس و کا مردمانی که صاحب و مالک این ملت شده اند برای این مردم چه خوابی دیده اند؟ چه ساکتید ای لخت و عریان برادران وطنی ام!»

در تبریز مرکزی جهت پخش نشریه ملانصرالدین در سطح ایران به وجود آمده بود و این مرکز افکار روشنگرانه خود را از طریق نشریه انعکاس می داد و یکی از گردانندگان این مرکز میرزا علی اکبر محمد قلی زاده برادر جلیل بود که در شماره های متولی از مردم آذربایجان درخواست می شد تا اخبار و پیغام شان را از طریق ایشان به نشریه بفرستند به نوعی وکالت نشریه در تبریز میرزا علی اکبر همراه و همکار مستقیم فرقه دموکرات ایران و شخص شیخ محمد خیابانی بود و از همین طریق جلیل علاقه خاصی به خیابانی پیدا کرده بود. در نشریه ملانصرالدین به مقالات پیاپی و بسیاری در مورد اقدامات شیخ محمد خیابانی بر می خوریم. بعدها با سفر جلیل محمدقلی زاده به تبریز اهالی خوشفکر و دموکرات های تبریز از فکر و نظر قلی زاده استقبال فراوان کردند و موجب خرسندی بسیاری از اینان شد. همزمان با ورود جلیل، مستبد معروف مخبرالسلطنه نیز راهی تبریز شد و

هدف او از این حرکت جلوگیری از فعالیت حکومت دموکراتیک شیخ محمد خیابانی بود. سیاست ریاکارانه و وحشی مخبرالسلطنه از قدیم الایام برای جلیل آشکار بود. ملانصرالدین در شماره های پیشین خود ذیل عنوان « شخص اول آذربایجان » مخبرالسلطنه را در شمایل میمونی کشیده بود که به دست عوامل محمدعلی شاه قاجار که « دغل بازان » نامیده می شدند بازی داده می شد. بعد از درگیری های بسیار شدید حکومت دموکراتیک تبریز شکست خورد و سر کرده عالم و آگاه آن شیخ محمد خیابانی به طرز فجیعی کشته شد.

چنانچه گفته شد ملانصرالدین از حوادث مهم اولین انقلاب روسیه، حرکات ضد مردمی و استبدادی حکومت تزاری، از بیداری آسیا و سیاست جنگ طلبانه امپریالیست جهانی در راستای استعمار و استثمار ممالک شرق به روشنی سخن می گفت. نقش انقلاب کبیر اکتبر روسیه و عوامل سیاسی اجتماعی آن را که تاثیر فراوانی در زندگی قشر ضعیف، کارگران و مردم ملتش داشت، روشن می کرد. بعد از به جود آمدن حکومت جدید در آذربایجان به سال 1920 تغییرات شگرفی در وضعیت سیاسی، اجتماعی و مدنی مردم رخ داد و ملانصرالدین در شماره اول سال 1922 این حرکت را به مردمش شادباش می گوید: « آن چیزی که به مذاق و ذائقه این پیرمرد سالخورده – ملانصرالدین- سازگار است، همین شوری است. اصل اداره شورایی! شکر می کنم مردم و به آرزویم رسیدم. شاید آن چیزی که اصل و آرزوی مان بود همین بحث شورایی بودن اداره مملکت بود. اعتقادی که برایش جنگیدیم!

اعتقادمان این است که وطن، مملکت، از آن همه کسانی است که در آن می زیند!»<sup>1</sup>

صابر همچنین سرود:

« آخ نئجه کئف چکمه لی ایام ایدی

اونداکی اولاد وطن خام ایدی

اوز حق مشروعینی بیلمیزی ائل

کوزلرینی بیر کره سیلمزدی ائل

غزته یه، ژورناله! گیلمزدی ائل

<sup>1</sup> - اگر مدیر جریده ملانصرالدین زنده می ماند و دیکتاری و آدم کشی های استالین را در قالب حکومت شورایی می دید آن وقت می فهمید که به بازی با الفاظ نباید امید بست. یاد

دائم انشیتیکلاری او هام ایدی

اونداکی اولاد وطن خام ایدی»

(ترجمه م.)

آخ نگو! خوشوقتی ایام بود

وقتی که اولاد وطن خام بود

فهم نمی کرد حقوقش روایل

باز نمی کرد دو چشمش روایل

( مجله و نشریه کشک هم نبود!)

هرچه که می شنید همه او هام بود

وقتی که اولاد وطن خام بود...

پی نوشت:

1- عنوان اصلی مقاله چنین است: ملانصرالدین از نشریات طنز آذربایجان ( سال های 1930-

1906 م)